

قرن بیست و یکم یا عصر جهان وطنی

مدیریت جهان وطنی با سازمان ملل متحد خواهد بود

شعار جهان وطنی: این است و جز این هست (راه‌ها باز شدنی هستند)

دکتر مهدی پرهام

جنب‌وجوش است. وقتی انیشتین به این دنیای زیرین واقف گردید، مطالعاتش را بر آن متمرکز ساخت. این همان دنیای **کوانتوم** است. کوانتا کوچک‌ترین ذره‌ی انرژی است. نیوتن به یک نظم مترادف جهانی اعتقاد داشت، یعنی اگر کاری به‌همان طریقی که قبلاً انجام شده و دوباره انجام گیرد، همان نتیجه در موعد معین حاصل خواهد گردید. انیشتین به‌نظم کائئات معتقد بود، ولی نه آن‌چنان که هر کاری در وقت معین به نتیجه‌ی قبلی منتهی گردد. چون شدن را بر بودن ترجیح می‌داد، در شدن تحول ضروری و اتفاقات غیرمنتظر تأثیرگذارند وانگهی در دنیای کوانتوم نوعی آزادی عمل در ذرات ساختاری اتم مشاهده می‌شود که به‌نظر بی‌نظمی می‌آید، ولی سرانجام با نظم پایان می‌گیرد. انیشتین به وحدانیتی اعتقاد داشت که آزادی انتخاب را به بشر عطا کرده، ولی عقل او اگر درک مسوولیت نمود و بهره‌وری نامناسب نمود، زیانش را باید متحمل گردد. به‌همین مناسبت وقتی همکارانش **هایزنبرگ** و **بوهر** نظریه‌ی «عدم قطعیت» را طرح کردند به آن‌ها پرخاش نمود که شما طاس به‌دست خداوند داده‌اید تا بر صفحه‌ی نرد بریزد و بفهمد چه بازی باید کند، در حالی که او می‌داند چه می‌کند و چه می‌شود. این‌ها مظاهر تمدن بشری در قرن بیستم بود که ذهن آدمی را از

برنامه‌ریزی مشترک کرد. تنوع وسائل نقلیه به‌خصوص هواپیما و کشتی‌های اقیانوس‌پیما و راه‌آهن‌های سریع‌السیر و جاده‌های آسفالت‌ه که در آن‌ها انواع اتومبیل و کامیون در حرکتند، تمام نقاط را تقریباً به یک‌دیگر متصل نموده‌اند.

وقتی انیشتین به‌طریق علمی اثبات کرد که ماده، انرژی متراکم شده است و این ماده چنان‌چه در حرارت بالا قرار گیرد باز تبدیل به انرژی خواهد گردید. انسان دانست که اولاً ساختار کرات آسمانی و کهکشان‌ها و زمین و آن‌چه در آن‌هاست از چیست و ثانیاً، این انرژی همه‌ی موجودات را بدون این‌که بفهمند به یک‌دیگر متصل نموده است. دو‌یست سال قبل نیوتن نیروی جاذبه را از افتادن سیبی از درخت دریافت. و این گویای جذب و انجذابی است که در همه‌ی موجودات مادی نهفته است. در این قرن انیشتین علت آن را که تئوری نسبیت عام اوست، بیان می‌دارد و باز همین انیشتین با تجربه‌های لابراتواری دریافت که اتم، کوچک‌ترین جزء ماده نیست، بلکه خود انباشته از ذرات کوچکی به‌نام کوارک است و فعل و انفعالاتی در آن است که نظیر حرکات ستاره‌های منظومه‌ی شمسی و کهکشان‌هاست و خلاصه این جهان **عالمی در زیر دارد آن‌چه در بالاستی**. - در تخته سنگی افتاده کنار جاده دنیایی در

□ درون‌ها تیره شد باشد که از غیب چراغی برکند خلوت‌نشینی نمی‌بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی نه حافظ را حضور درس و خلوت نه دانشمند را علم‌الیقینی! قرن بیستم اوج تمدن بشری بود و در عین حال اوج توحش و شقاوتش که این عجیب می‌نماید - تناقضی‌ست که عقل آدمی آن را نفی می‌کند، ولی واقعیتی‌ست که چشم آدمی آن را می‌بیند و می‌پذیرد.

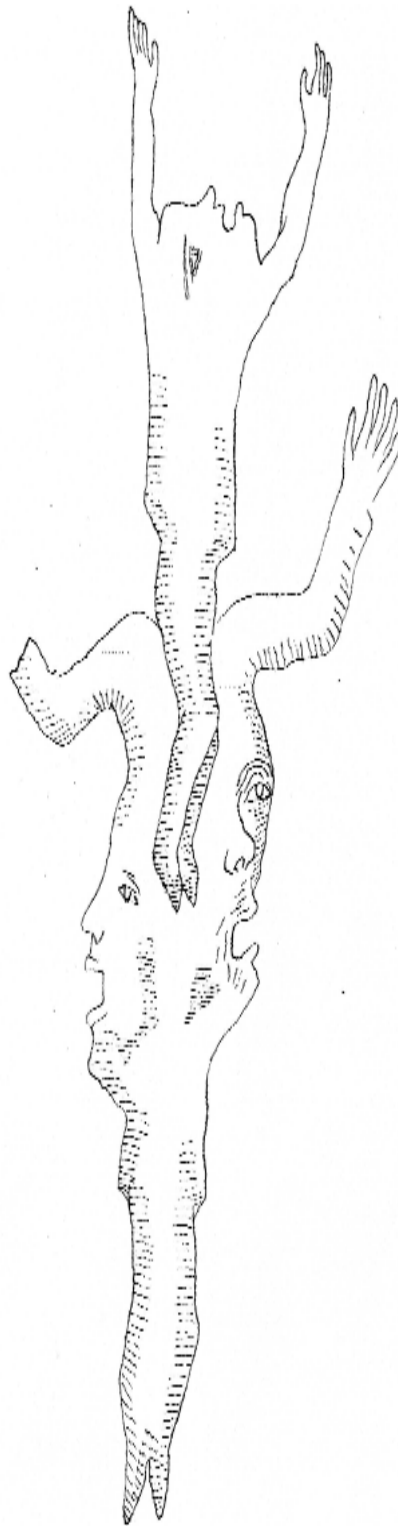
مظاهر تمدن بشری

جلوه‌های اوج تمدن بشری را دیده و می‌بینیم که بسیاری از بیماری‌های لاعلاج، درمان‌پذیر شده‌اند. امید به زندگی بالا رفته و سطح علمی و پژوهش جهشی روزافزون داشته، ارتباطات از تلگراف و تلفن در منزل و محل کار به فاکس و تلفن همراه و رادیو و تلویزیون و ماهواره و بالاخره کامپیوتر و اینترنت متحول گردیده و عصر انفورماتیک، حاکمیت بی‌چون و چرای خود را اعلام داشته است و این وسائل ارتباطی و تکنولوژیک به‌طور کلی فواصل پنج قاره‌ی کره‌ی زمین را از میان برداشته‌اند و جهان را کوچک و در حد پنج استان یک کشور کرده‌اند. و امروز به‌سهولت می‌توان با آن‌ها در ارتباط بود و در آینده نیز برای آن‌ها

بسیاری خرافات پاک کرده و علم را تمرکز داده تا ارتباط افزون شود.

مظاهر شقاوت بشری

اما وقتی به گسترش این وسایل ارتباطی می‌اندیشیم و می‌بینیم که تفاهم و ارتباط بشری، برعکس روزه‌روز کاهش یافته و لحظه به لحظه انسان‌ها با یک‌دیگر بی‌ارتباط‌تر و ناآشنا تر می‌گردند و غم و اندوه یکی، دیگری را به فکر یاری و همکاری نمی‌اندازد، بهت و حیرت سر تا پای هر کسی که اندکی با تفکر سر و کار داشته باشد، می‌گیرد و مبهور درمی‌ماند که این همه وسایل برای براندازی فقر، فاقه، بی‌سوادی از هم‌نوع در دسترس است، ولی دستی از آستین گروهی خیراندیش به یاری بیرون نمی‌آید و این همه مدعیان و احقاق حق‌کنندگان حقوق بشر، قدمی واقعی بر نمی‌دارند، هر اقدامی انجام می‌گیرد، سرانجام معلوم می‌گردد هدف امری دیگر و غرض معامله‌بی سودآور و منفعت‌خیز بوده است. در حالی که با یک هزینه‌ی مختصر اگر دول عالم همت گمارند، فقر و بی‌سوادی می‌تواند از صفحه‌ی جهان زوده شود.^۱ در سال ۱۹۸۹ در گزارش توسعه‌ی انسانی سازمان ملل متحد آمده است که اگر چهار درصد از دارایی ۲۲۵ نفر از بزرگ‌ترین ثروتمندان جهان که برابر با درآمد ناخالص ملی بیش از ۴۷ درصد جمعیت جهان است، برداشته شود و در راه سوادآموزی و فقرزدایی هزینه شود، فقر و بی‌سوادی از صفحه‌ی جهان محو و نابود می‌گردد. جای دیگر نیز نوشته‌ام وقتی **ویلی برانت**، صدر اعظم آلمان بود، مدیر عامل کمپانی فیات که دوست قدیمی‌اش بود و مردی هوشمند و تجربه‌آموخته نیز بود، از او خواهش کرد تا مطالعه‌ی بنماید و ببیند برای براندازی فقر و بی‌سوادی چه هزینه‌ی لازم است و چه‌طور و به چه شکل می‌توان آن‌را تأمین کرد؟ ویلی برانت با کمک سازمان ملل متحد، پژوهش را به پایان برد و کتابی تدوین نمود که تحسین برانگیز در سطح جهانی بود و با عدد و رقم نشان می‌داد که چنانچه دول مترقی فقط یک درصد از درآمد ناخالص



کاری از: داود شهیدی

ملی خود را به این سهم اختصاص دهند، فقر و بی‌سوادی از جهان رخت برخواهد بست. ملاحظه می‌کنید از این کم‌تر و ناقابل‌تر ممکن است؟! این دیگر ارتباطی با سنگینی هزینه و نبود تشکیلات ندارد و فرهنگ بشری آن قدر بالا رفته که اهمیت این کمیت را دریابد و در عمل آرد، اما در این میان عامل بازدارنده‌ی بی‌ست که پنهانی عمل می‌کند و همانی‌ست که دو جنگ جهانی را که نمونه‌ی شقاوت و جهل بشری‌ست با هزینه‌ی چندین میلیاردی و تلفات انسانی چند میلیونی به وجود آورد، در حالی که انسان به سلاح بازدارنده‌ی چون علم و فرهنگ مجهز بود. این دو جنگ متممی دارد و آن جنگ ویتنام است که امریکا برپا کرد. این جنگ نمونه‌ی توحش و شقاوت بشری‌ست و مکمل جنایتی‌ست که برپاکننده‌اش، امریکا در پایان جنگ دوم جهانی بود. این جنایت، بی‌تردید ننگ ابدی تاریخ بشریت و ثبت در تاریخ امریکاست. **بشر تا آن تاریخ به انواع کشت و کشتار دست زده بود، ولی هیچ‌گاه هم نوع خود را مانند فلزات ذوب نکرده بود و این جنایت را در دو شهر ژاپن، هیروشیما و ناگازاکی مرتکب شد تا جنگ دوم جهانی پایان گیرد.** «دویست هزار زن، کودک و مرد بی‌گناه را به خاطر تسلیم‌شدن ارتش ژاپن، امریکا ذوب کرد! فقط در چند ثانیه تا متفقین پیروز گردند! اسم این را چه می‌گذارید؟ جنایت، شقاوت، توحش، هیچ کدام حدّ و میزان این ارتکاب موحش را نمی‌رساند. برای ظلمت جهل و شرارتی که بتواند دویست هزار نفر بی‌گناه را در لحظه‌ی بی‌دیار مرگ بفرستد، واژه‌ی بی‌هیچ زبانی از زبان‌های مردم جهان وجود ندارد! و بالاخره جنگ نهایی قرن بیستم **جنگ سرد** چهار ساله است که امریکا و شوروی با کلام به یک‌دیگر می‌تاختند. یکی می‌گفت که بمبی ساخته‌ام که سه بار زمین را در هم می‌نوردد و پس از چند ماه دیگری اعلام می‌داشت که بمبی ساخته‌ام که پنج بار زمین را کن‌فیکون می‌نماید. حرف‌ها نمونه‌ی سخنان عقل‌باختگان بود و تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ادامه داشت.

... ملاحظه می کنید که قرن بیستم اوج علم و جهل بشری ست و چون قرنی ست که انسان با دانش و منطق انس گرفته، نمی تواند این تناقض را همین طور قبول کند، بدون این که علتش را بیابد. اشاره کردیم که عامل بازدارنده بی دارد که جنگ دوم جهانی را نیز همان برپا کرد - او خود را زیر پوشش هایی پنهان کرده است، این عامل سیستم جهانی سرمایه داری ست و پوشش هایی که بر خود می کشد سه لایه بی هستند: **آزادی، دموکراسی و حقوق بشر**. بر حسب شرایط و موقعیت آن ها را بر پیکر آدم هایی که خود پروریده، می پوشاند و موخس ترین جنایات را مرتکب می شوند. این را باید دانست که خصیصه اصلی انسان فقط نطق نیست که او را حیوان ناطق می نامند، مشخصه دیگری هم دارد و آن **تزویر و معکوس** نمایی ست، در واقع حیوان مزور هم هست - در حالی که آلوده به هزاران گناه است، به کلیسا هم می رود و در مراسم عشاء ربانی نیز شرکت می کند، ولی در همان شب مرتکب قتل هم می شود و فردا باز به کلیسا می آید، در حالی که چند ساعت قبل یک معامله ی قاچاق چند میلیون دلاری را نیز انجام داده است. به نظرش هیچ کدام از این اعمال بر دیگری بازتاب ندارد و اکثریت زیر خط فقر جامعه او ارتباطی با اعمال او ندارند - **خداوند** خواسته است که او ثروتمند باشد - هم چنان که خداوند اراده فرموده، آن ها که زیر خط فقرند، فقیر باشند و بی حکمت نیست، لابد مرتکب **معصیتی** شده اند که سزایش این است. خداوند - العیاذ باللّه - در سیستم سرمایه داری سازش کاری ست که چون دلالان بیش تر نظر بر جوش خوردن کار دارد، نه صحت و سقم آن. گسترش مستعمرات هم با ورود کشیشان مسیحی برای تعلیم دین مسیح در نقاط مورد نظر آغاز می گردید و بعداً ارتش کم کم برای دفع اشراک وارد می نمود و سرانجام فرمانروا وارد می شد. **هم اکنون آقای بوش هم برای براندازی تروریسم به خاورمیانه آمده تا دموکراسی را مستقر نماید! نظری به چاه های نفت عراق و موقعیت استراتژی یک افغانستان**

ندارد! که می تواند ممالک مشترک المنافع روسیه چون ازبکستان و ترکمنستان و سپس هندوستان و چین و... را کنترل نماید و ممالک ساحلی بحر عمان و خلیج فارس را زیر نظر گیرد، این ها مطمح نظر او نیست، هدف اصلی همانا استقرار دموکراسی برای خوب زیستن است.

لیبرالیسم پدر کاپیتالیسم

بیش از دو قرن است که سرمایه داری (کاپیتالیسم) دارد، مشخصه تزویری انسان را اقناع می کند. او از کجا آمده؟ شرح تفصیلی این پیدایش از ظرفیت این مقاله بیرون است، اجمالاً این که پس از انقلاب کبیر فرانسه و از صحنه برون راندن سلاطین و بالاخره ظهور و افول ناپلئون حرکت **بورژوازی ملی**، یعنی طبقه ی متمکن و وطن دوست فرانسه، بیش تر دول اروپایی که در آن ها فئودالیسم (خان خانی) و سلطنت مداری به کار بود، کم کم زمزمه ی آزادی اراده ی افراد و آزادی عبور تولیدات از مرزها و آزادی مبادلات بازرگانی و بازار آزاد مطرح مذاکره گردیده. در وهله ی اول کار جمعی در مقابل کار فردی سلاطین و فئودال ها قرار گرفت و جمهوریت و دولت به تدریج استقرار یافت و کلیسا که پس از رنسانس اقتدار خود را از دست داده بود، باز هم تضعیف شد و بورژوازی ملی صحنه گردان سیاست گردید و اولین بحران مالی در سال ۱۹۲۹ ظاهر گردید که معلوم شد بورژوازی ملی چندان فکر ملت نیست. ولی کم کم انحصارات بازرگانی جای آزادی بازار آزاد را گرفت و شعار **(لسر فر لرسرپسه)** در مقابل **(دمپینگ)** یعنی پایین آوردن قیمت در حدی که رقیب از میدان بدر رود و بعد بالا بردن قیمت تا جبران پایین آوردن قیمت شود، قرار گرفت. این حقه بازی ها و قبل از آن انحصارات لیبرالیسم را دفن و کاپیتالیسم را متولد ساخت. در وهله ی دوم دنباله ی **انحصارات، کارتل ها، تراست ها و شرکت های چند ملیتی** پدید آمدند و سرمایه داری تمام عیار با رسالت سه گانه یی که در بالا شرح دادیم با قیادت امریکا به

صحنه ی سیاست، پس از جنگ دوم جهانی، ورود نمود. معلوم شد بورژوازی چه ملی باشد چه کاسب کار بازاری، هدفش افزودن ثروت است - حرف درست **کارل ماکس** که بورژوازا پس از خلق کاپیتالیسم دوباره پشت دخل های بازاری خود نشستند، به واقع گرایید - **آدام اسمیت**، پدر علم اقتصاد - هم گفته بود که تاجر وطنش آن جاست که سرمایه اش کار کند.

امریکا پس از خاتمه ی جنگ جهانی دوم اولین کاری که کرد، دلار را هم طراز طلا کرد، باید دانست که دول عالم وقتی در مبادلات بازرگانی یکی به دیگری بدهکار می شود، بدهی خود را باید به طلا پرداخت نمایند. اکنون که دلار هم طراز طلا شده، دیگر دول عالم به هنگام بدهکاری به جای طلا می توانند به سهولت دلار پرداخت نمایند. سپس امریکا اصل چهار و کمک مالی به ممالک آسیب دیده را علم کرد و داستان **ارود دلار** زبان زد شد و اقتصاد اروپایی را به هم ریخت، **رویف** مشاور مالی ژنرال **دگل** زنهار داد که امریکا تمام هزینه ی جنگ را جبران کرده و همان اندازه هم دارد پس انداز می کند. با پیشامد جنگ ویتنام و آن چه امریکا تا امروز در آن جا عمل می کند و تصاویر آن در مجلات و روزنامه ها دیده می شود، یادآور عهد حجر و دوران جنگل زیستی ست، دیگر افسانه های دموکراسی، آزادی و حقوق بشر که تصور می شد جایگاهی امریکایی دارند و روسای جمهوری، چون **واشننگتن و روزولت** و **کندی** که همگی دموکرات و سمبل احقاق کنندگان حقوق بشر به شمار می رفتند، امروز به صفحات تاریخ سپرده شده اند و پس از **نیکسون** افرادی به صحنه آمده اند که هر کدام کمابیش شمایی از او هستند و معرف عصر سرمایه داری که در تمام امور باید ملیس به لباس دموکراسی و حقوق بشر و آزادی باشند، ولی هدف افزودن ثروت است به هر قیمت و حاکمیت به هر وسیله که ممکن باشد، چنان که در ویتنام عملی شد - امریکا این رسالت را خود بر عهده گرفته است - اولین دفعه بوش پدر این جهان مداری را زیر نام **نظم نوین جهانی**،

بدون ذکر مجری آن اظهار داشت، ولی در شب فردای روزی رأی‌گیری دوره‌ی دوم ریاست جمهوری‌اش، طوری علیه او تظاهرات کردند که نه فقط موفق نگردید، بلکه به کلی از سیاست کناره گرفت. بوش پسر هم، چنین سرنوشتی در انتظارش هست، منتهی به نحو دیگر. چون دوره‌ی دوم ریاستش رو به اتمام است، ولی دنیا از این سربلندی و بی‌اعتنایی به موازین بین‌المللی و آمدن به خاورمیانه آن‌هم به عذری بدتر از گناه که براندازی تروریسم باشد، در حالی که خود با اشغال غاصبانه‌ی سرزمین عراق چنان قتل عامی به راه انداخته که هیچ تروریست قسی‌القلبی مرتکب چنین جنایتی نمی‌شود. این حرکت غاصبانه تمام دول عالم را برانگیخته است و همه می‌دانند که تروریسم براندازی، مستمسک بچگانه‌یی بیش نیست و چاه‌های نفت خاورمیانه و منابع نفتی درون زمینی آن هدف نهایی‌ست. اروپای متحد صنعتی و بدون نفت و آسیای بیدار شده از سلطه‌ی غرب و ایدئولوژی‌های مسلکی و دینی و از آن میان چین و ژاپن، هند و روسیه که همگی در حال خودسازی و غرب‌گرایی علمی هستند، هیچ‌یک این حرکت خودسرانه‌ی امریکا و تجاوزش به خاورمیانه را نه فقط تأیید نکرده، بلکه برآشفته و از این خودمحموری، به فکر چاره‌جویی افتاده‌اند. بی‌تردید راه حل مناسبی خواهند یافت. به نظر نمی‌رسد جز توسل به ترمیم و تقویت و تمرکز سازمان ملل متحد و طرح حاکمیت آن چاره و راه حل مناسبی در این عصر بتوان یافت. درک جهان وطنی و برنامه‌ریزی جهانی و جلوگیری از اتلاف مواد و رقابت‌های مخرب و در نتیجه جلوگیری از گسترش فساد و فحشا، در اروپا پس از جنگ جهانی دوم به‌وجود آمد و اتحادیه‌ی اروپا به‌تدریج منسجم گردید و احساس شد که انگلستان تضعیف شده و فرانسه از پای درآمده و ایتالیا و آلمان شکست خورده، در مقابل امریکایی تازه نفس چاره‌ی جز اتحاد ندارند. اکنون دول اتحادیه‌ی اروپا همه تقریباً **سوسیال دموکرات** اند، یعنی پس از جنگ جهانی دوم مزایایی در **سوسیالیسم**

دریافته‌اند که **سرمایه‌داری** عنان گسسته‌ی دو قرن گذشته را شاید بتوان تعدیل نماید و دیگر سرمایه‌داری پول‌محور زیر نام لیبرالیسم و دموکراسی نمی‌تواند پذیرفتنی برای هیچ روشنفکری باشد. سازمان ملل متحدی که پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شد، تراوش اندیشه‌ی کاپیتالیستی‌ست، یک اسب بی‌یال و دم، اشکم است. این موسسه‌ی بین‌المللی قدرت اجرایی ندارد و قطع‌نامه‌هایش نمی‌تواند به اجرا درآید. و قیمی به نام شورای امنیت از پنج کشور دارنده‌ی نیروی اتمی دارد که با حق و تو، آن‌چه اراده بنمایند، در عمل می‌آورند. اراده‌ی سایر دول ابداً در خور اعتنا نیست. چاره‌ی منحصر تقویت **ناتو** و گذاشتن آن در اختیار سازمان ملل و ایجاد یک قدرت اجرایی است. سپس اختیارات شورای امنیت را به **مجمع عمومی** واگذار نمایند و تمام دول را در تصمیم‌گیری سهیم گردانند و سرانجام انرژی و سوخت کلاً در اختیار سازمان ملل قرار گیرد و هر دولتی برحسب تشخیص سازمان ملل، از آن بهره‌مند گردد. سرمایه‌داری غرب که زیر نام معمول بازار آزاد و آزادی عبور از مرزها، به‌طور کلی به‌کار است و تشکیلات W.T.O معرف آن است (متأسفانه ما هم به عضویت آن درآمده‌ایم) در وضع حساسی قرار گرفته و با صدور تولیدات ارزان چین، می‌بینیم که اروپا و هم امریکا یا اقدام خود، این آزادی را تلویحاً

انکار و اقرار به عدم توانایی و دروغ خود نموده‌اند و از چین مودبانه خواهش کردند تا صادرات خود را محدود نماید و او هم پذیرفته است و حال آن‌که برحسب مقررات W.T.O آن‌ها نمی‌توانستند این محدودیت‌ها را بخواهند؛ بلکه باید تولیدات خود را ارزان‌تر نمایند تا چین نتواند رقابت نماید.

نتیجه

این مساله و مساله‌ی ورود امریکا به خاورمیانه، بدون مجوز سازمان ملل متحد، آینده‌ی جهان‌وطنی را نزدیک‌تر می‌نماید و این ضرورتی‌ست که از جهت زیست‌محیطی و امنیت جهانی و رفاه بشری حائز اهمیت بسیار است و سرانجام به این استعمار پنهان و دروغ دموکراتیک خاتمه خواهد داد!

ضرورت برنامه‌ریزی در سطح جهانی و خاتمه‌دادن به این جنگ و گریز سیاسی و تهدید انفجارهای اتمی و ذخیره‌ی بمب‌های هیدروژنی و اتمی، روز به روز بیش‌تر محسوس می‌گردد. چاره جز خروج از این صلح مسلح و خاتمه‌دادن به تهدیدات اتمی نیست و دنیا دارد با پیش‌آمد رقابت اقتصادی چین و تجاوز امریکا با ورودش به عراق و افغانستان به این مهم می‌اندیشد و بی‌تردید راه صلح غیر مسلح گشوده خواهد شد. ■

منابع

مجله‌ی اطلاعات - سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۲۲۲-۲۲۱، مقاله‌ی دکتر فرهنگ ارشاد، صفحه‌ی ۱۱۰.

